

بررسی نقاب و سایه‌ی یونگ در غزلیات سنایی

صدیقه سجادی راد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بم

سید کریم سجادی راد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بم

چکیده :

کندوکاوهای یونگ، روانشناس اتریشی، در قلمرو روان آدمی و یافته‌های وی در زمینه‌ی اساطیر، دستمایه‌ی بسیاری از پژوهندگان در بررسی آثار ادبی قرار گرفته است.

یونگ به خاطر توجه عمیقی که به انسان در شبکه‌ی روابط اجتماعی و تاریخی‌اش داشت، ساختار روان آدمی را در حوزه‌ی حیات اجتماعی و در عرصه‌ی تاریخ مورد بررسی و مطالعه‌ی دقیق قرار داد و در نتیجه، بر دانش اسطوره‌شناسی و روان‌شناسی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای گذاشت. او با وضع نظریه‌ی «ناخودآگاه جمعی» و ایجاد «نقد کهن الگویی»، افق‌های تازه‌ای از چگونگی بررسی و نقد متون ادبی را پیش چشم محققان گشود.

در پژوهش حاضر، مجموعه‌ی غزلیات سنایی با این نگرش مورد بررسی قرار گرفت و در چهار چوب دو کهن الگوی «نقاب و سایه»ی یونگ ارزیابی شد و چگونگی تبلور هریک از این کهن الگوها در این تحقیق مشخص گردید.

کلید واژه‌ها:

یونگ، سنایی، کهن الگو، نقاب، سایه، عرفان.

مقدمه:

کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس معروف و بنیان‌گذار روان‌شناسی تحلیلی، در سرتاسر دوران زندگی و تحصیلش، به امور ماوراءالطبیعه علاقه‌مند بود. «او تحت تأثیر مثل افلاطونی، نظریه‌ی فلاسفه‌ی اِشراقی و عرفان هندی، برای انسان یک ناخودآگاه جمعی قائل شد که محلّ نگهداری کهن الگوها به شمار می‌آید» (بتولی، ۱۳۷۶: ۷۳). یونگ لایه‌ی سطحی ضمیر ناخودآگاه را که حاوی تجربیات شخصی است «ناخودآگاه شخصی» می‌نامید. اما اعلام نمود این ناخودآگاه شخصی بر لایه‌ای عمیق‌تر که فطری است، بنا شده است که آن را «ناخودآگاه جمعی» نام‌گذاری کرد. از مطالعه‌ی آثار وی می‌توان به این نکته رسید که «باز یافت‌های یونگ به اندیشه‌های عرفانی ما بسی نزدیک بوده و بدان گرایش دارد، اما آن چه را که یونگ در دوران کنونی بر آن دست یافته، در پیشینه‌ی عرفان، بسی گسترده‌تر و گیراتر آورده شده است. برای نمونه، اگر شعرهای عرفانی را بررسی کنیم، سرچشمه‌ی اندیشه‌ها و انگاره‌های یونگ را در زمینه‌ی روح و روان آدمی می‌توانیم باز ببینیم» (واحد دوست، ۱۳۸۱: ۱۵۷). به همین دلیل، یک جنبه‌ی کار ما در این مقاله به یونگ و نظریاتش مربوط می‌شود و جنبه‌ی دیگر تحقیق حاضر، بررسی غزلیات حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، شاعر و اندیشمند ایرانی قرن پنجم و ششم است که به عنوان پیشگام استفاده‌ی مضامین عرفانی در ادبیات و شعر فارسی، مطرح می‌باشد. می‌توان گفت که روان‌شناسی از دو طریق به نقد ادبی مربوط می‌شود؛ یکی در بحث آفرینش، خلق و ابداع آثار ادبی و دوم در مطالعه‌ی روان‌شناختی آثار عرفانی، که مدّ نظر ما در این پژوهش می‌باشد. «از آنجا که کار نوشتن خودگونه‌ای رفتار است، پس آفرینش ادبی هم موردی ویژه و تحلیل شدنی چون سایر رفتارهاست. هر اثر، همانند معلول عینی روان‌شناختی است و اثر ادبی، فرافکنی زمینه‌ی روانی نویسنده است» (غیائی، ۱۳۸۲: ۱۶۹). پس «می‌توان گفت از نظر منتقد، شعر و ادب عبارت از روان‌شناسی شاعر و نویسنده است و ذوق و وجد و شور و احساس و تخیل

او را که تحت تأثیر جذبۀ و الهام، صبغۀ شعر گرفته است بیان می‌کند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۸۲).

حال که ارتباط روان‌شناسی با ادبیات روشن شد، به توضیح و تبیین مهم‌ترین یافته‌های یونگ یعنی کهن‌الگوهای او و ناخودآگاه جمعی می‌پردازیم.

«ناخودآگاه جمعی، ظرف و سرچشمه‌ای برای صورت‌های نوعی یا مثالی است» (امامی، ۱۳۸۵: ۱۹۴). از نظر یونگ، ناخودآگاه جمعی «که در عمیق‌ترین سطح روان جای دارد، برای فرد ناشناخته است؛ زیرا نه فرد خود آن را کسب می‌کند و نه حاصل تجربه‌ی شخصی اوست، بلکه فطری و همگانی است و بر خلاف روان فردی، برخوردار از محتویات و رفتارهایی است که کم و بیش در همه جا و همه کس یکسان است. از این رو، ناخودآگاه جمعی زمینه‌ی مشترکی را تشکیل می‌دهد که دارای ماهیتی فوق فردی است و در هر یک از ما وجود دارد» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۴)

«یونگ معتقد است که آدمی با این سرمایه که چکیده و عصاره‌ی تجارب نسل‌های بی‌شمار گذشته است، چشم به این جهان می‌گشاید. یونگ این تجارب و معلوماتی را که از نیاکان به ارث رسیده و ناخودآگاه همگانی ما از آنها تشکیل یافته «آرکی تایپ» که می‌توان به فارسی از آن به لفظ «مفاهیم کهن» تعبیر نمود، می‌خواند» (سیاسی، ۱۳۸۴: ۵۵ و ۵۶).

ادراک مفهوم واقعی «آرکی تایپ» که در فارسی به کهن‌الگو، صورت مثالی، صورت ازلی، صورت نوعی یا مانند آن ترجمه شده است، چندان آسان نیست. از نظر یونگ، «کهن‌الگوها محتویات ناخودآگاه جمعی‌اند که بالقوه در روان آدمی موجودند و به سبب انگیزه‌های درونی یا بیرونی در خودآگاهی پدیدار می‌گردند» (جونز و همکاران، ۱۳۶۹: ۳۳۹)

برای درک بهتر کهن‌الگوها که غرایز در قالب آنها جلوه‌گر می‌شود، توضیح یکی از رفتارهای غریزی حیوانات که جوزف کمپل کوشیده تا با توصیف آن، مفهوم کهن‌الگو را روشن‌تر کند، قابل ملاحظه است. وی می‌نویسد: «جوجه‌های تازه از تخم درآمده که هنوز تکه‌های پوست تخم‌مرغ به دمشان چسبیده است، وقتی که شاهینی را بر

فراز سرخود می‌بینند، بی‌درنگ دنبال جایی می‌گردند تا پنهان شوند، اما به پرواز دیگر پرندگان اعتنایی نمی‌کنند. کمپل می‌پرسد: چگونه تصویری که هیچ جایی در زندگی واقعی پرندگان نمی‌توان برای آن تصوّر کرد، تأثیری چنین ناگهانی بر آنان می‌نهد» (گورین و همکاران ، ۱۳۷۰ : ۱۷۱).

اما در این مرحله برای درک بهتر مطلب و ورود به موضوع اصلی مقاله، لازم است درباره‌ی دو کهن الگوی یونگ یعنی «نقاب» و «سایه» بیشتر توضیح دهیم.

«نقاب» واژه‌ای یونانی است: «چیزی است که ما در تماس با دیگران بر چهره می‌زنیم و ما را به گونه‌ای که می‌خواهیم در جامعه ظاهر شویم، نشان می‌دهد. بدین ترتیب، نقاب ممکن است با شخصیت واقعی ما مطابقت نکند. مفهوم نقاب ظاهراً شبیه به مفهوم جامعه‌شناختی ایفای نقش است که در آن افراد در موقعیت‌های مختلف نقش خود را متناسب با انتظارات دیگران ایفا می‌کنند» (شولتز و دیگران، ۱۳۸۵: ۴۹۵). یونگ این واژه را به معنی «وضع و حال» یا قیافه‌ای که آدمی با آن در اجتماع ظاهر می‌شود به کار می‌برد. ولی غالباً این اجتماع است که با آداب و رسوم و سنت‌های خود این قیافه را به او تحمیل می‌کند.

«در اصطلاح ادبیات، نقاب «من» اختراعی و جعلی است که داستان و شعر از دیدگاه او نقل می‌شود. این گوینده، شخص نویسنده یا شاعر نیست، بلکه شخصیتی است که نویسنده و شاعر خلق می‌کند تا خواننده را از زاویه‌ی دید او به جهان شعر و داستان وارد کند» (داد ، ۱۳۸۷ : ۴۷۳).

«نقاب یک لزوم و ضرورت است، توسط آن به دنیای خود مربوط می‌شویم» (فوردهام ، ۱۳۸۸ : ۸۰) پرسوناژهای ما با توجه به نقش‌هایمان تغییر می‌کند. نقاب شخصیتی، روش سازگاری فرد با دنیاست یا رفتاری است که فرد در مواجهه با دنیا اتخاذ می‌کند. با کمی مبالغه می‌توان گفت که نقاب شخصیتی، چیزیست که شخص واقعاً نیست، بلکه چیزی است که خود او و دیگران می‌پندارند. «نقاب مانعی بزرگ در راه انسان شدن است و از ابراز «خود واقعی» ممانعت به عمل می‌آورد. باید به آن سوی نقاب رفت و ماسک‌های دروغین را کنار زد ، تا انسان واقعی تولّد یابد. نقاب‌ها

به منزله‌ی لایه‌های گرد و خاک هستند که بر روی صفحه‌ی تلویزیون می‌نشینند و در نتیجه موجب پخش تصویری مبهم و غیرشفاف از آن می‌شوند. خویشتن واقعی انسان نیز در لایه‌ی حجاب‌های تحمیلی که از محیط خود دریافت می‌کند، گم می‌شود. در نتیجه، انسان خودی را به نمایش می‌گذارد که خود واقعی او نیست، بلکه یک خود، بر اثر موقعیت‌های اجتماعی ایجاد می‌شود و ریشه در ناخودآگاه دارد» (شریعت باقری و عبدالملکی، ۱۳۸۷: ۱۴).

«سایه» از مهم‌ترین «آرکی تایپ»‌ها، متشکل صفات و احساسات و همه‌ی آن چیزهایی است که نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم درباره‌ی خودمان بدانیم و در خود بپذیریم. نخستین پاره‌ی شخصیت است که در سفر به قلمرو خودآگاه روان رخ می‌نماید. «یونگ واژه‌ی سایه را به این دلیل به کار می‌برد که این نیمه‌ی تاریک شخصیت ما همیشه با ماست و همواره در نظر ما بخش تاریک و ناخواسته‌ی ماهیت روانی ما محسوب می‌شود» (کاکس، ۱۳۸۳: ۲۵۰).

سایه شامل همه‌ی آرزوها و هیجانات ناسازگار با تمدن امروزی است که در نتیجه، با معیارهای اجتماعی و شخصیت آرمانی ما متناسب نیست. هر اندازه جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند متعصب‌تر و مقیدتر باشد، سایه نیز وسیع‌تر خواهد بود. به اعتقاد یونگ، سرکوبی یا واپس زنی سایه و نپذیرفتن آن باعث می‌شود که ناخودآگاه قدرت زیادی بیابد و رفته رفته نیرومندتر شود که در چنین صورتی هنگام بروز، شدت بیشتر خواهد داشت و خطرناک‌تر خواهد بود. در حالی که اگر به شدت واپس زده نشود، تظاهر و عمل آن جزیی و با شدت کم‌تر خواهد بود. فرد «برای این که بتواند عضو جامع و کاملی در اجتماع باشد، لازم است که خوی حیوانی خود را که در سایه قرار دارد، رام کند. این رام کردن با فرو نشاندن و ممانعت کردن از تجلیات سایه صورت می‌گیرد و نیز با نمو و تکامل بخشیدن به یک نقاب پر قدرت است که شخص می‌تواند نیروی سایه را بی‌اثر و خنثی سازد» (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۷۲). گفته شد که سایه معمولاً منفی است، لیکن در همان حدّ که تصویر آگاهانه‌ی ما از «خود» شامل عناصر منفی باشد، سایه‌ی ناخودآگاه مثبت خواهد بود. یک نقاب

شجاع، سایه‌ای ترسو دارد. در بیشتر موارد، سایه به طور عمده منفی است. به طور کلی، سایه تصویری معکوس از نقاب است؛ دربرگیرنده‌ی هر ویژگی است که برای نقاب ناپذیرفتنی باشد، چه این ویژگی‌ها مثبت باشد، چه منفی.

سفر به دنیای درون و حضور در گردش زمین و افلاک و یگانه شدن انسان و کیهان، از دیدار با سایه که دارای سرشتی عاطفی است، آغاز می‌شود و رودررو شدن با سایه که (همه‌ی آن چیزهایی است که نمی‌خواهیم درباره‌ی خودمان بدانیم) گاهی بسیار رنج‌خیز است. تماس با سایه، چه مثبت باشد چه منفی، مهم است. بینش نسبت به طبیعت سایه، نخستین گام به سوی آگاهی از خود و انسجام شخصیت است.

نمونه‌های شعری نقاب و سایه

<p>در نهاد توست با تو دشمن معشوق تو مراد از دشمن، سایه و نفس است با تمایلات شیطانی</p>	<p>مانع/او گر نه ای باری بدو مایل مباش (غ - ۱۸۲)</p>
<p>از روی آن صنوبر ما را چراغ باید</p>	<p>وز زلف آن ستمگر ما را گزند باید سایه (غ - ۱۳۳)</p>
<p>به نزدیک من از عشق زهی شور و زهی شر سایه</p>	<p>به درگاه تو از حسن زهی کار و زهی بار سایه</p>
<p>برین فرق و برین دست برین روی و برین دل سایه</p>	<p>زهی خاک و زهی باد زهی آب و زهی نار (غ - ۱۴۶)</p>
<p>شاعر در دو بیت فوق با اذعان به دو رویه بودن «من»، با تمام وجود سایه‌ی خویش را که یک رویه‌ی این من است، طرد می‌کند و تمامی اجزای سایه را شایسته‌ی سرزنش می‌داند.</p>	
<p>باز یک چندی به رغبت بود و رهبت بود کار</p>	<p>ور متابع خواهی ای دجال یک روسر بر آر سایه</p>

خوش بود مستی و هستی خاصه بر روی نگار	هست خوش باشد کسی را کوز <u>خود</u> باشد بری سایه
آنکه از <u>خود</u> فارغ آمد فرد باشد پیش یار	دل ز <u>خود</u> بردار ای جان تا به حق فانی شوی سایه
راند پسر <u>مریم</u> <u>خر</u> را به خلاب اندر	ما و تو و <u>قلّاشی</u> چه باک همی با تو سایه
<u>درّاج</u> عقابی شد چون شد به عقاب اندر	ما گر تو شدیم ای جان نشکفت که در قوّت
گر <u>کافر</u> م گر مؤمنم محراب من روی تو بس	ای بت شمن پیشت منم جانم تویی و <u>تن</u> منم سایه
با <u>عدو</u> و <u>خصم</u> او همواره در محمل مباحث	گر همی خواهی که با <u>معشوق</u> در هودج بوی شاعر خطاب به خود بیان می کند اگر می خواهی به کمال و خویشتن یابی و سعادت برسی، باید از نفس شهوت پرست که دشمن سعادت توست، حذر کنی
وز هر دو بر آور تو دمار ای پسر خوش	<u>ناموس خرد بشکن</u> و <u>سالوس طریقت</u> نقاب: شهرت طلبی و ریا کاری و نفس را از بین ببر. سعی کن در ظاهر و باطن یکی باشی.
در باز به یک داو قمار ای پسر خوش	<u>زهد</u> و <u>گنه</u> و <u>کفر</u> و <u>هدی</u> را همه در هم نقاب سایه نقاب
افتاده به دست <u>کاروانی</u>	ای یوسف عصر همچو یوسف
در مسلمانان قدم با <u>مرد دعوی</u> دار زن	ای <u>سنایی</u> در ره ایمان قدم هشیار زن نقاب
آتش <u>قلّاشی</u> اندر ننگ و نام و عار زن	پی ز <u>قلّاشی</u> فرو نه فردگرد از عین ذات سایه

وز پی دُردی قدم با مرد دُردی خوار زن نقاب	درد سوز سینه را وقت سحر بنشان ز دُرد
پس چو ابراهیم پیغمبر قدم در نار زن نقاب (غ - ۲۸۹)	ور نخواهی تا چو فرعون لعین گردی تو خوار سایه
در این ابیات نیز «من» شاعر سایه‌ی خود را پذیرفته است و نقاب از چهره انداخته و واقعیت من خود را آشکارا بیان می‌کند. سنایی در این اشعار نقابی را ستوده می‌داند که ظاهر و باطنش یکی باشد، به دنبال ریا و تظاهر نباشد، و مسلمان و مانند ابراهیم پیغمبر توکل در کارها سرمایه‌ی زندگی اش باشد و با سحر انس و الفت داشته باشد و جرعه نوش درد معرفت الهی باشد.	
تیغ محو اندر سرای نفس استکبار زن سایه غ ۲۹۰	شو خرد را جسم ساز و عقل رعنا را بسوز
فرش فرعونی مساز و فعل هامانی مکن سایه	همره هارون و موسی باش در میدان عشق نقاب
بی فراق و درد یاد پیر کنعانی مکن نقاب	بی جمال خوب لاف از یوسف مصری مزین نقاب
ور چنان جوئی غلو اندر جهانبانی مکن غ ۳۱۴	پیش یاجوج هوا سدّ سکندوار باش سایه نقاب

مجموعه‌ی این نقاب‌ها و سایه‌ها در جدول زیر ارائه شده است:

عنوان	کهن الگو	عنوان	کهن الگو	عنوان	کهن الگو	عنوان	کهن الگو
ستمگر	سایه	مؤمن	نقاب	سنایی	نقاب	فرش	سایه
صوفی	نقاب	عدو	سایه	مرد دعوی	سایه	فرعونی	سایه
صاف	سایه	خصم	سایه	دار	سایه	فعل	نقاب
شر	سایه	ناموس خرد	نقاب	مرد دردی	نقاب	هامانی	نقاب
دجال	سایه	سالوس	نقاب	خوار	سایه	یوسف	سایه
قلّاش	سایه	طریقت		نیک و نام		مصری	نقاب
خر	نقاب	زهد	نقاب	عار		پیر کنعانی	
پسر مریم	سایه	گنه	سایه	فرعون لعین	سایه	یاجوج هوا	
دراچ	سایه	کفر	سایه	ابراهیم	نقاب	سد سکندر	

		نقاب	پیغمبر نفس استکبار هارون موسی	نقاب	هدی		کافر
--	--	------	---	------	-----	--	------

«می‌توان گفت که نخستین شاعری که در غزل، خود را تا حدی مقید به آوردن تخلص کرده است (تا حدود چهل درصد) سنایی است. در پایان قرن پنجم و آغاز قرن ششم، غزل‌های او شمار چشم‌گیری (در حدود چهارصد غزل) را تشکیل می‌دهد و بخش قابل ملاحظه‌ای دارای تخلص است.»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۵۰)

در تمامی اشعار زیر که شاعر نام خود را به عنوان تخلص آورده است، در واقع خطاب خود واقعی با بعد بیرونی شخصیت است که همان پرسونا نامیده می‌شود. در حقیقت، خود واقعی شاعر با پرسونا یا نقاب خود صحبت می‌کند و به او هشدار می‌دهد. شاعر خود می‌داند که عنوان سنایی نقابی بیش نیست و واقعیت درونی او چیز دیگری است.

من بنده ی زراقی و نیرنگ فلانم (غ - ۲۳۸)	قولش همه زرقست به نزدیک سنایی نقاب
راه رو چون زندگان چون مرده بر منزل مباش (غ - ۱۸۲)	ای سنایی دل ده و در بند کام خود مباش نقاب
کز فریب دیو عالم جمله شور و شر گرفت (غ - ۷۳)	ای سنایی هان که تا نفریبت دیو لعین نقاب
چون شادی آید هوش کن، الصبر مفتاح الفرج (غ - ۷۵)	پند سنایی گوش کن، غم چون رسد رو نوش کن نقاب
مشهور خراسان شد، تا باد چنین باد (غ - ۷۷)	تا لاجرم از شکر سنایی چو سنایی نقاب

نتیجه گیری:

در عرفان، اولین مرحله برای بازگشت و توبه و سپس تعالی، شناخت محسوب می‌شود. انسان در اولین مرحله باید ضعف‌ها و ناراستی‌های خود را شناسایی کند تا بتواند با شناختی که از خود به دست آورده است، آن‌ها را جبران و اصلاح نماید. از مجموع اشعار ذکر شده چنین برمی‌آید که سنایی همه‌ی خصلت‌های سایه‌ی خود را شناسایی کرده است. او دشمن معشوق خود را یافته است و بنابراین، مانع سعادت خویش را در درون خود جستجو می‌کند و سایه‌ی خود را شایسته‌ی سرزنش می‌داند. از این رو چون می‌داند که سایه و وجود پست، خود اوست که مانع رسیدن به کمال و سعادت است، پس لاجرم او را با اسم‌ها و عنوان‌هایی همچون ستمگر، شر، دجال، قلاش، خر، دراج، کافر، عدو، خصم، گنه و کفر، عار، فرعون لعین معرفی می‌نماید و در عین حال صورتک و نقابی را که در مقابل اجتماع با آن ظاهر می‌شود مؤمن، صوفی صاف، مرد دعوی‌دار، نیک، مشهور به خوبی و دین‌داری معرفی می‌کند. او بیان می‌کند که در اجتماع با صورتکی همچون حضرت عیسی پسر مریم، یوسف مصری، ابراهیم پیغمبر و پیر کنعانی ظاهر می‌شود.

شاعر با قبول و پذیرش تمامی پاره‌های روان خویش، آرام آرام زمینه‌ی کمال و تفرد و خویشتن‌بابی خویش را فراهم می‌کند و پله‌های کمال و تعالی روحی را با این پذیرش طی می‌کند.

ادغام سایه در ساختار شخصیت، کاری دشوار است و معمولاً با مقاومت همراه است. انکار وجود خصلت‌های ناپسند منجر به جدایی سایه از روان و باقی ماندن آن در ضمیر ناخودآگاه می‌گردد. لذا ما در تمامی اشعار عارفانه به این موضوع برخورد می‌کنیم که شاعر بعد منفی وجود خود و خصلت‌های پست شخصیت خویش را در اثنای اشعارش و در خلسه‌ی عارفانه‌اش، ذکر می‌کند.

شاعر عارف، سنایی، به خوبی به این موضوع واقف است که تلاش برای ادغام سایه در شخصیت، باید با اذعان به این حقیقت صورت بگیرد که ما مانند هر انسان دیگری خصلت‌های ناپسندی داریم.

افزون بر این دستاورد، پژوهش حاضر که با هدف بررسی نمودهای دو کهن‌الگوی یونگ در غزلیات عارفانه‌ی سنایی بود، به خوبی نشان می‌دهد که دیوان غزلیات سنایی به عنوان گنجینه‌ای از مبانی عرفانی نمونه‌های فراوانی از این دو کهن‌الگوی نقاب و سایه را در ابیات خود می‌نمایاند و ما با آوردن شواهد شعری و تفسیر آن‌ها نشان دادیم که می‌توان به غزل عرفانی فارسی با رویکردی روان‌شناختی و اسطوره‌ای نگاه کرد و برای این نقد می‌توان مصادیق شعری فراوانی پیدا کرد.

کتاب نامه:

قرآن کریم

- امامی، نصرالله. ۱۳۸۵. مبانی روش‌های نقد ادبی. تهران: جامی. چاپ سوم.
- بتولی، سیدمحمدعلی. ۱۳۷۶. بایونگ و سهروردی (مبانی فلسفی و عصب‌شناختی نظریه یونگ). تهران: اطلاعات.
- جونز، ارنست، وهمکاران. ۱۳۶۶. رمز و مثل در روانکاوی. ترجمه‌ی جلال ستاری. تهران: انتشارات توس.
- داد، سیما. ۱۳۸۷. فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ چهارم.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۰. آشنایی با نقد ادبی. تهران: انتشارات سخن. چاپ ششم.
- سنائی، ابوالمجد مجدود ابن آدم. ۱۳۶۲. دیوان اشعار. تصحیح مدرّس رضوی. تهران: انتشارات کتابخانه سنائی. چاپ سوم.
- سیاسی. علی‌اکبر، ۱۳۸۴، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دهم.
- شریعت باقری، محمد مهدی. عبدالمکی. ۱۳۸۷، تحلیل روانشناختی خودشکوفایی از دیدگاه مولانا و راجرز، تهران: نشر دانش، چاپ دوم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۷۶. تازیان‌های سلوک. تهران: انتشارات آگه. چاپ دوم.
- شولتز، دوان پی، شولتز، سیدنی الن. ۱۳۸۵. تاریخ روانشناسی نوین. ترجمه‌ی علی اکبر سیف و همکاران. تهران: انتشارات رشد.
- فوردهام. فریدا. ۱۳۸۸، مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ، تهران: انتشارات جامی.
- غیائی. محمد. ۱۳۸۲. نقد روان شناختی متن ادبی. تهران: انتشارات نگاه.
- کاکس، دیوید. ۱۳۸۳. روانکاوی و روان شناسی تحلیلی (مقدمه بر اثر ک.گ. یونگ). ترجمه‌ی سپیده رضوی. تهران: پیک فرهنگ.

گورین ویلفرد، ال، و همکاران. ۱۳۷۰. راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه. تهران: انتشارات اطلاعات.

واحد دوست، مهوش. ۱۳۸۱. رویکردهای علمی به اسطوره شناسی. تهران: سروش.

هال، کالوین اس، نورد بای، ورنون جی. ۱۳۷۵. مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ. ترجمه‌ی محمدحسین مقبل. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.

یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۶۸. چهار صورت مثالی. ترجمه‌ی پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.